

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۸۳: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (نساء: ۳۲-۳۳)

درس جلسه گذشته گریزی به نهج البلاغه بود؛ چون که همین جا بحث فضیلت و درجه و بالاخره یک تفضیلی دیده می‌شود در مورد مردان، عرض شد که کار با نهج البلاغه ظرافت و ویژگی‌های خودش را دارد، اگر یادتان باشد، باید چهار عنصر محوری را در نهج البلاغه دقت کرد. ۱- خود شخصیت گردآورنده است؛ همان سیدرضی. ۲- شخصیت و خلق و طبع سنگین خود امیر المؤمنین است. ۳- جایگاه رهبری حضرت است ۴- زمانه‌ای است که حضرت در آن هستند. به خصوص فتنه‌ای که شخصی به نام عایشه ایجاد می‌کند.

ضرورت شناخت طبع امیر المؤمنین برای فهم کلام حضرت

این کلام را من الان، در ۱۴ قرن بعد فارغ از همه چیز می‌خوانم، به اضافه اشکالی که از نهج البلاغه خدمتتان عرض کردم که تقطیع‌های بدون ردپایی دارد، می‌بینید یک خطبه‌ای یک خطبه است، اما وقتی در منابع می‌گردید می‌بینید حالا شده است خطبه ۱۳ و ۱۴ و ۸۰. الان آدم نگاه می‌کند یک خطبه را در نهج البلاغه و فکر می‌کند که مثلاً العیاذ بالله حضرت دنگشان می‌گیرد که پوز این خانم‌ها را بزنند! مثلاً می‌گویند که این خانم‌های ناقص العقل! می‌بینیم که ته آن چیزهایی در می‌آید که گاهی اوقات آزاردهنده است! یعنی اصلاً با این خطبه این طوری برخورد کردن و این طور شروع کردن اصلاً آزاردهنده است!

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، إِنَّ النَّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ

که عرض هم کردیم که این‌ها، خیلی از اوقات این بحث‌ها و این روایات اگر در ذهن کسی طرح نشده است طرح نکند؛ یعنی امانت است. الان صنعت **بسته‌بندی** است، آدم بسته‌بندی کند و در یک بسته بندی خوبی هم

این‌ها را بگوید. از خود مبانی دفاع بکند. گفته شده که، بهترین مدل آدم بودن مرد بودن است؛ این، مثل این است که بال‌های پرنده‌ها را بکنید و به آن‌ها بگویید که شما روی زمین راه بروید. شما هم مثل پلنگ راه بروید، چرا راه نمی‌روید؟ ببینید پلنگ چقدر خوب راه می‌رود! بعد این با این دست و پای نازک می‌خواهد راه برود، و به قیمت این چند متر زمینی که به او بخشیدیم، او را از افقی از آسمان‌ها محروم کردیم، به این قیمت که بسین، الان داری راه می‌روی! و حال این که او قابلیت داشت که پرواز بکند. چرا باید فکر کرد که راه رفتن بهترین مدل است؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در جای جای مختلف نهج البلاغه این محتوا را می‌گوید، ولی الان باید یک بسته‌بندی به‌روز کرد و گفت این‌ها را. این‌جا است که در فراز آخری که امیرالمؤمنین می‌آید و این حرف‌ها را می‌گوید، در موقعیت بصره است، رهبر است و این طبع هم هست.

بعضی‌ها آمدند و سؤال کردند که این طبع یعنی چه؟ ببینید، ائمه در خطوط کلی رفتارشان با همدیگر مشترک هستند؛ یعنی اگر امام صادق جای امیرالمؤمنین بود، هم صیانت از بیت‌المال می‌کرد ولی این کار هم که آهن بگذارد در کوره و به دست عقیل نزدیک بکند، و بگوید که مادرت به عزایت بنشیند؛ **أَتَيْنُ مِنَ الْأَذَى وَلَا آئِنٌ مِنْ لَطْيٍ**؛ [تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟] این لزومی ندارد که ما بگوییم که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کار را کرد، دقیقاً امام صادق هم بود همین این کار را می‌کرد. طرح صیانت از بیت‌المال یک بحث است و نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین بحث دیگری است، اصلاً نه این که فکر کنید که با احساس است، گفتن این که این کلام با احساسی است، قضیه را سخیف می‌کند؛ بلکه **متن احساس** امیرالمؤمنین است. یعنی در متن احساس، یعنی شما یک جمله غیر احساسی پیدا نمی‌کنید، غیر احساسی به معنای منفی آن نیست؛ یعنی برای این که کسی به نهج البلاغه علاقه‌مند بشود هیچ مؤونه‌ای لازم نیست. اصلاً برای این که نهج البلاغه کسی را جذب بکند لازم ندارد که هیچ خرجی بکند. قرآن غیر از این است. خود حضرت راجع به قرآن می‌گویند که **فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنِّي أَنْبِئُكُمْ بِمَا فِيهِ**؛ قرآن صحبت نمی‌کند، باید آن را به حرف بکشی. قرآن مثل این آدم‌های با شخصیت است، که یک گوشه مثلاً می‌نشینند که باید با او کلنجار بروی

تا حرفی بزند و وقتی هم که حرف زد، خوب دیگر حرف می‌زند. ولی تا وقتی که شروع به حرف زدن نکن حرف نمی‌زند!

نهج البلاغه این طور نیست. خیلی ملموس شروع می‌کند به حرف زدن و چون که به شدت احساسی است، به شدت با کلمات و افقی که در نظر گرفته، یکپه می‌زند توی گوش طرف! اصلاً طرف تو گوش می‌خورد انگار! یعنی یکپه نفس طرف را توی سینه حبس می‌کند، وقتی دارد از دنیا می‌گوید، وقتی دارد از چیزی می‌گوید... اصلاً این خطبه‌ها را وقتی آدم می‌خواند، این نامه‌ها را وقتی آدم می‌خواند؛ این طبع را باید دقت کرد؛ یعنی امیرالمؤمنین را خالی از این طبع نباید دید. که وقتی می‌خواهد به کسی تذکر بدهد **طبع سنگین** است در تذکر دادن! استفاده از کلمات در اوج خودش انجام می‌شود؛ این اصلاً سبک کلام امیرالمؤمنین است، نه بحث شرایط! بعضی‌ها می‌گفتند که شرایط تقیه بوده است... اصلاً خارج از این بحث، **سبک کلام** امیرالمؤمنین با سبک کلام بقیه ائمه اصلاً به طور کلی متفاوت است؛ یعنی خیلی از اوقات کلام امیرالمؤمنین را بدون سند می‌توان تشخیص داد. اصلاً می‌گویند این کلام امیرالمؤمنین است و مشخص است. این خودش مهم است.

آن نقش عایشه را حساب بکنید که در آن فتنه ظرفیت‌های سیاسی جامعه را به هم زد که در جلسه گذشته هم عرض شد. جامعه را پاشاند به جهت آن وحدت، یک شخصیت این‌چنینی ظهور کرده است و امیرالمؤمنین هم به عنوان رهبر جامعه است، رهبر جامعه هم باید در حل فتنه‌های موجود کار بکند. کاملاً در قالب یک رهبر وارد می‌شود و خطبه می‌خواند و ببینید توی این خطبه اصلاً شما فکر نکنید که حتماً دارد بحث علمی می‌کند؛ ، شما دیدید کسانی مثل رهبری و رئیس‌جمهور را که می‌روند دیدارهای مثلاً توی شهرهایی می‌کنند؟ شروع می‌کند از آن منطقه تعریف کردن، کلاً؛ همین است. در کلام امیرالمؤمنین همین‌طوری است.

ببینید این خطبه‌ای که فرازهای آن پشت سر هم هست، الان توی نهج البلاغه جابه‌جا شده است. و ادامه همین بحث‌ها و همین نواقص العقول و فلان و این‌ها است.

این‌جا برمی‌گردند خطاب به اهل بصره و می‌گویند: **يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ؛** ای لشکر زن، ببینید کلام، به این صورت شروع می‌شود که قشنگ مشخص است که دارد می‌گوید، اصلاً می‌خواهد اهل بصره را بگوید. بعدش هم

می‌گوید که چرا می‌کوبیم. اصلاً اهل بصره را قرار است که بکوبد، به خاطر این فتنه‌ای که این‌ها درست کرده‌اند و جامعه را به هم زده‌اند.

یا جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَعْوَانَ الْبَهِيمَةِ؛ ای لشکر زن، ای یاوران چهارپا! رَعَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَزَمْتُمْ؛ این چهارپا صدایی برآورد و شما هم دنبال آن راه افتادید. پی شد و آمد پایین، شما هم منهزم شدید و از بین رفتید. ای اعوان چهارپا. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ؛ از نظر اخلاق خیلی پست هستید شما. دِينَكُمْ نِفَاقٌ وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ؛ آبتان شور است! بالاخره تقصیر این‌ها چه است؟ ببینید، قرار است که دیگر بکوبد؛ یعنی قرار است که بصره را بکوبد و له بکند. آب شما هم شور است، به این‌ها چه ارتباطی دارد؟

بِلَادِكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةٌ؛ خاکتان بوی گند می‌دهد. شما این طور هستید وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَبِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارٍ؛ نه دهم شهر داخل بصره است. ببینید، نه در یک فضای کاملاً علمی که شما این طور در نظر بگیرید که به طور علمی الان قشنگ برآورد کرده است که ده دهم شهر چه مقدار است و نه دهم شهر چه مقدار است، و الان نه دهم شهر داخل بصره است. یک دهم آن کجا است؟ مثلاً... بحث این‌ها نیست، دارد پیاده‌روی می‌کند روی بصره؛ یعنی شما این جور هستید، شما آن طوری هستید، بعد، ببینید رهبر است دیگر از لحاظ جایگاه رهبر است. یک دفعه ورق را برمی‌گرداند!

يا أهل البصرة إن الله لم يجعل لأحد من أمصار المسلمين خطئة شرف ولا كرم إلا وقد جعل فيكم أفضل ذلك وزادكم من فضله بمنه؛ در هیچ خطه‌ای شرفی نبوده است که مگر این‌ها که در شماها بوده است، مگر این‌ها که شماها داشته‌اید. حالا از آن طرف سُر می‌خورد این طرف.

أَنْتُمْ أَقْوَمُ النَّاسِ قَبْلَتْكُمْ؛ شما قبله‌تان خیلی خوب است. قبله‌تان می‌خورد به مقام ابراهیم و بعد می‌خورد به کعبه. قبله این‌ها چه ربطی به این‌ها دارد؟ مگر این‌ها انتخاب کردند قبله‌شان را؟ اما می‌گوید که شما قبله‌تان خیلی قبله خوبی است. دارد حالا می‌رود روی دنده‌ای که از بصره تعریف بکند.

قَبْلَتْكُمْ عَلَى الْمَقَامِ حَيْثُ يَقُومُ الْإِمَامُ بِمَكَّةَ، وَقَارَتْكُمْ أَقْرَأُ النَّاسِ؛ بهترین قاری‌ها برای شما هستند.

زَاهِدِكُمْ أَزْهَدَ النَّاسِ، عَابِدِكُمْ أَعْبَدَ النَّاسِ، تَاجِرِكُمْ أَتَجَرَ النَّاسِ؛ شما خیلی خوب هم تجارت می‌کنید! اصلاً خیلی شما اینطوری هستید ... وَمُتَّصِدِّقِكُمْ أَكْرَمَ النَّاسِ صَدَقَةٌ غَنِيَّتِكُمْ أَشَدَّ النَّاسِ بَدَلًا وَتَوَاضَعًا

شروع می‌کند از این‌ها تعریف کردن، حتی به همان جایی که آن فتنه زمانه درست شده است، برمی‌گردد می‌گوید که نَمَرْتِكُمْ أَكْثَرَ التَّمَارِ وَأَمْوَالِكُمْ أَكْثَرَ الْأَمْوَالِ وَصِغَارِكُمْ أَكْثَرُ الْأَوْلَادِ؛ بهترین، تیزهوش در این بچه‌ها مال شما است. نِسَاؤُكُمْ أَفْنَعُ النِّسَاءِ وَأَحْسَنُهُنَّ تَبَعًا؛ قانع‌ترین زن‌ها برای شما هست. شما هست. شما این طوری هستید، و ... بعد پرده از راز این سبک صحبت کردن و خود حضرت برمی‌دارد.

وَأَقْسِمُ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ؛ قسم می‌خورم مَا الَّذِي إِبْتَدَأْتُمْ بِهِ مِنَ التَّوْبِيخِ؛ آن توبیخی که اولش کردم إِلَّا تَذَكْرَةً وَمَوْعِظَةً لِمَا بَعْدَ لِكَيْ لَا تَسْرَعُوا إِلَى الْوُثُوبِ مِثْلَ الَّذِي وُثِّبْتُمْ؛ این جوروی کردم و حالتان را گرفتم تا دیگر جمل راه نیندازید؛ یعنی این طوری که پوزتان را پیاده کردم، می‌خواهم که دیگر جمل راه نیندازید! خود حضرت دارند شفاف می‌گویند، قشنگ می‌فهمید موضع رهبری دارد چه کار می‌کند؟ دارد از آن طرف لت و پار می‌کند، از این طرف نوازش می‌کند!

از این طرف وَلِلَّذِي دُكِّرْتُمْ فِيكُمْ مِنَ الْمَدْحِ وَالتَّطْرِيبِ بَعْدَ التَّذْكِيرِ وَالْمَوْعِظَةِ رَهْبَةً مِنِّي لَكُمْ، وَلَا رَغْبَةَ فِي شَيْءٍ مِمَّا قَبْلَكُمْ؛ این‌جا هم که از شما تعریف کردم و این مدح را برای شما گفتم و این چیزها را برای شما گفتم؛ فکر نکنید که مثلاً بعد از آن قضیه از شما ترسیده‌ام! این چیزها نبوده است. من خواسته‌ام که با این حرف‌ها دیگر شما جمل به راه نیندازید. این که نه دهم شهر پیش شما هست و این‌ها ... و بعد در همین فضاها است تمام بحثی را که امیرالمؤمنین راجع به زن دارند که آزاردهنده و گزنده است، این بحث‌های گزنده ناظر به این فضا است! این فضا باید دیده بشود، گرچه خود بحث سر جای خودش قابل طرح است؛ ولی گاهی از اوقات آدم احساس می‌کند که این زبان تند چرا آخر؟ چرا یک‌دفعه این قدر تند؟

شما اگر کلام امام را از این فاکتورها خالی نکنید، راز این زبان تند را نخواهید فهمید. که این زبان چرا این قدر تلخ و تند است در برخورد با خانم‌ها؟ چون یک زن کل جامعه را به هم ریخته است، و این‌ها این کار را

انجام داده‌اند. خلاصه می‌گوید که: يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَعْوَانَ الْبَهِيمَةِ

دوباره شروع می‌کند و این طور با آن‌ها صحبت می‌کند. بخشی از این خطبه در نهج‌البلاغه نیست و بخشی از آن البته هست.

مدافعان حق در طول تاریخ طبقات پایین بوده‌اند

این یک نکته و یک نکته دیگر هم بگویم که؛ بعضی‌ها سؤال کردند راجع به عثمان یک پاراگراف از خودمان آمدیم که به هر جهت خود بچه پول‌داری و فلان و این حرف‌ها یک معضلاتی دارد؛ و حالا آن موقع بچه پول‌دارها چه کار باید بکنند؟! ببینید! یک واقعیت است. شما این واقعیت را ببینید، بعد شما تحلیل بکنید، یعنی شما خودتان تحلیل بکنید که چرا هم قرآن همین را می‌گوید که **گروندگان به انبیا** همه آن‌ها کسانی بودند که **هُم أَرَادُنَا**؛ ارادل ما بودند، یعنی نه ارادل و اوباش، برای همین طبقه رذل پست، نوع گروندگان به انبیا این‌ها هستند. غالباً مدافعین از اسلام همین‌ها بوده‌اند؛ در تاریخ اسلام همین بوده است، توی جنگ ما همین بوده است. همین الان هم همین است، این‌ها مربوط به طبقه متوسط و زیر متوسط بوده‌اند. قرآن هم ببینید که می‌گوید و بحث این را می‌کند که **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ** (شوری: ۲۷)؛ اگر بسط رزق پیدا بشود بغی و ستم هم پیدا می‌شود.

حال خدا به همه کس که همه نعمت‌ها را نداده است؛ بالاخره این **نعمت متوسط بودن** برای خودش یک نعمتی است. به بعضی‌ها داده است و به بعضی‌ها نداده است، اما کسانی که خدا به آن‌ها این نعمت را نداده، باید خودشان این نعمت را برای خودشان فراهم بکنند؛ یعنی خودشان را در وضع متوسط بار بیاورند. نه در وضعیت عالی. بالاخره خدا این‌ها را در یک خانواده متمول بار آورده است، حالا خودشان باید در زندگی شخصی خودشان یک کاری بکنند که توی یک وضعیت متوسط و زیر متوسط حرکت بکنند و این‌ها غالباً، شاهد آوردم برایتان که از **پایین شهر** تهران تا بالای شهر تهران بروید همین داستان همین است.

پایین شهر تهران همین جور که می‌روید، هر کوچه‌ای پنج شهید داده است و در بالای شهر اسم کوچه‌ها زنبق و سوسن و سنبل و بلبل و این چیزها است. توی قم هم همین طور است. توی همه جا هم همین طور است.

کمترین استفاده را همین طبقات متوسط و زیر متوسط می‌کنند و بیشترین خدمات را به انقلاب و اسلام را می‌دهند. این یک واقعیتی است. شما خودتان ببینید که چرا اصلاً اسلام وقتی که ظهور می‌کند، هر پیامبری که ظهور می‌کند می‌گویند که **أَرَادْنَا**؛ یعنی این‌هایی که می‌آیند، این‌ها ارادل هستند! یعنی چرا طبقه پست اجتماعی به این‌ها می‌گردد؟ طبقه دارای رفاه اجتماعی نوعاً و غالباً در مقابل انبیا می‌ایستند.

این‌ها که گفتیم که شما الان بچه پول‌دار شدی و این‌ها، چیزی نگفته‌ایم و این همان حرفی است که هست! شما حواستان باشد که بالاخره یک نعمت را از دست داده‌ای، در یک ابتلاء خاصی گیر افتاده‌اید. آن‌هایی که بچه پول‌دار هستند دارای یک ابتلائات خاص خودشان هستند و یک کرختی خاصی غالباً در طی مسیر الهی، در آن‌ها دیده می‌شود.

ما صحبت می‌کردیم با بعضی از این علمای اخلاق و با کسانی که کار کرده بودند، می‌گفتند که فاصله دروازه غار تا خدا بسیار کمتر از فاصله تجریش تا خدا است؛ یعنی دروازه غار تا خدا فاصله‌اش کمتر است و تندتر است. یعنی کسانی که از **طبقات محروم‌تر** هستند، غالباً جلوترند. بقیه باید خودشان را جمع‌وجور بکنند به لحاظ استفاده از دنیا، وگرنه در طول تاریخ این فاصله خدا با مردم ضعیف‌تر است. امام هم در وصیت‌نامه‌شان همین مطلب را می‌گویند که وکلایی را برای مجلس انتخاب کنید که مدافعین اسلام و انقلاب باشند که غالباً از طبقه متوسط و محروم جامعه باشند. این همان امامی است که روی این نکته تأکید می‌کند. مدافعین اسلام و انقلاب از طبقه متوسط و محروم جامعه بلند می‌شوند.

هنوز هم جنگی بشود همین است و جنگ هم نشده است الان هم همین است. نه کسانی که گریه می‌کنند؛ اشتباه تحلیل نکنید. گریه کردن هنر نیست، لیتر لیتر بیا من برای تو گریه می‌کنم. چه کسی می‌آید وسط؟ چه کسی می‌آید وسط صحنه؟ وگرنه می‌گویند آقا توی فلان جای تهران پر از حسینیه و پر از نمی‌دانم چه، پر از نمی‌دانم مجلس امام حسین و پر از شام می‌دهند! نمی‌دانم و فلان و ...

این بحث‌ها نیست، دیگر این بحث‌ها را نکنید اصلاً. چه کسی وسط صحنه است؟ نه این که چه کسی گریه می‌کند. گریه کردن که کاری ندارد! بیا لیتر لیتر برای هم گریه کنیم. گاهی اوقات آدم تیم فوتبالش می‌بازد و دلش می‌لرزد و حال بکاء به او دست می‌دهد!

این‌ها که چیزی نیست. چه کسی می‌آید وسط صحنه؟ خودش را می‌آورد **وسط صحنه**. و دارایی‌های خودش را می‌آورد وسط صحنه و خرج راه انقلاب و اسلام می‌کند؟ چه کسی کار را می‌کند؟ که این‌ها غالباً محرومین هستند، قید غالباً را باید در نظر بگیرید؛ این هم آن بحثی است که به خصوص این‌جا (خیابان پاسداران) طرح کردند خیلی حرکت انتحاری محسوب می‌شود! به هر جهت می‌خواستیم که روشن بشود که مطلب چه چیزی است.

فرمت کلام امیر المؤمنین

سؤال: راجع به آن تذکر اول دو سؤال دارم که با هم فرق می‌کند؛ یکی این که کسی که بخواهد کاری بکند در چه وضعی تصمیم می‌گیرد؟ به‌طور مثال فرض کنید که حضرت علی بخواهند در دوره یکی دیگر از ائمه کار بکنند. آیا باز برخوردی که می‌خواست بکند متأثر از کلیات آن بود یا نه! مثل همان امام برخورد می‌کند؟ یا برعکس آن، اگر کسی مثل امام صادق و می‌خواسته در زمان امام علی رهبری را به دست داشته باشد چطور برخورد می‌کرد؟ می‌توانست آیا مثل امام علی آن‌طور تند برخورد بکند؟

سؤال دیگر این که خود حضرت علی هم آن‌طور که شما می‌فرمایید کلاً برخورد تند داشته‌اند، حالا ما یک مقدار نگاهی که کردیم مثلاً همین بحث جلسه پیش شما گفتید شبیه همین عبارت **حب الدنيا راس كل خطيئه** را ما از خود حضرت علی هم می‌شنویم. یعنی برخورد لزوماً بعضی از جاها تند نیست. بستگی به طرف مقابل دارد.

پاسخ: این سؤال دوم‌تان را اول جواب می‌دهم!

ولی شما این طور کلمات را اصلاً از ائمه دیگر نمی شنوید. این را شما اگر یک دقتی بکنید، درست است که آن مثلاً **حَب الدنیا راس کل خطیئه** را از امیرالمؤمنین هم می شنوید. ولی این طرفی اش را یعنی این برخوردهای به این سنگینی کردن از بقیه ائمه حتی پیغمبری که در موضع رهبری بوده است، به این سنگینی نمی بینید. در جواب سؤال اولتان ... ببینید محظوری ندارد که ما بگوییم که ائمه در خطوط کلی برخوردشان یکسان هستند، باید آن خطوط کلی برخوردشان یکسان باقی بماند، ولی خود **طبع** این حضرت و طبع آن حضرت، در مدل برخورد یک مقدار تأثیری می گذارد و این هم او را از دایره عصمت برخورد هم خارج نمی کند. باید همین طوری برخورد می کرد؛ یعنی باید سر صیانت از بیت المال محکم برخورد می کرد، ولی آیا حتماً باید بگوییم که امام صادق اگر زمان حضرت علی بود، همین نامه ها را می نوشت و از همین کلمه ها استفاده می کرد؟ چنین دلیلی وجود ندارد که ما این را بگوییم که اصلاً همین نامه ای که می نوشت اصلاً همین متن نامه درمی آمد.

سؤال: بررسی آن چه فایده ای دارد؟

- آهان، بررسی آن به این درد می خورد که شما غیر از این که **بحث زمانه** را باید در نظر بگیرید؛ بحث خود **طبع سنگین** امیرالمؤمنین را نیز باید در نظر بگیرید در برخوردی که دارد می کند؛ یعنی شما کلاً انتظار برخوردهای سنگین باید داشته باشید از امیرالمؤمنین. این غیر از این که متأثر از فضا هست، غیر از این که متأثر از رهبریت خود امیرالمؤمنین است، این اگر خودش به طبعی از طباع امیرالمؤمنین برگردد، هیچ محظوری در عصمت امیرالمؤمنین به وجود نمی آید.

یعنی شما بگویید که امیرالمؤمنین وقتی بخواهد برخوردی بکند، یکهو می زند طرف را لت و پار می کند! نه این که نباید لت و پار می کرد، نه! باید لت و پار می کرد ولی استفاده از این فرمت از کلام؛ مثلاً راجع به خود عثمان می خواهد بحث بکند، یکهو یک کلماتی استفاده می کند که طرف را له می کند، که مثلاً عثمان این طور بود که آدمی بود که **نَافِحاً حَضِينِيهِ بَيْنَ نَيْلِيهِ وَمَعْتَلْفِهِ**؛^۳ این طور یک کتی و با غرور راه می رفت بین آشپزخانه و دست شویی. یعنی کل زندگی این بابا را به خلاصه می کند بین آشپزخانه و دست شویی! که این کلاً زندگی اش

این بود که کجا بخورد و کجا بگذارد! خوب؟ حالا استفاده از این فرمت کلام اصلاً، این مختص به کلام امیرالمؤمنین است. اصلاً جایی دیگر این مدل برخورد گیر نمی‌آید.

حالا شما به ندرت در کلام امام صادق، حالا گاهی حالت‌های طعنه‌آمیز و تمسخرآمیز، به ندرت، نه تازه به این سنگینی‌اش؛ این ببینید که در عصمت نبی خلال ایجاد نمی‌کند. و این که بگوییم اساساً یک نبی اگر به جای یک نبی دیگر بود، خودش یک بحثی سر جای خودش دارد که همین سؤال درست است؟ من باب **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**؛ که خدا می‌داند این امانت‌ها را کجا بگذارد و چه موقعی بیاورد. طبعی که به این برهه تاریخی برخورد می‌آورد؛ یعنی خداوند طبعی را که به این برهه تاریخی، که این وظیفه را انجام بدهد آن طبع را می‌آورد که این با آن طبع هم سازگار باشد.

این من باب **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**؛ خداوند خوب می‌داند که رسالتش را کجا قرار بدهد و قرار می‌دهد توی امیرالمؤمنین، درست است که شرایط دنیامداری است؛ یعنی دنیامداری که جامعه گرفتار آن شده است هست ولی شما می‌توانستید این اشکال را بکنید، یعنی چرا این طوری؟ حالا با یک کلمات دیگر. چرا این قدر تحقیرآمیز؟ یعنی چرا مثلاً طرف را وقتی می‌خواهد بنشانند می‌گوید: بنشین کچل بی دندان مثلاً!

خوب حالا یک جور دیگر بنشانند این را مثلاً. این طرف خوارج است و دارد می‌گوید که لا حکم الا لله، وسط صحبت امیرالمؤمنین و حضرت می‌فرمایند که **أَسْكُتُ، قَبَّحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ!** بشین، خفه شو کچل! حرف نزن! این جوری، این استفاده از لغات سنگین و...

وقتی که شما درصد زیادی از روایت را بخوانید، از ائمه مختلفی بخوانید («اثرم» یعنی یا کچل یا بی‌دندان!) مثلاً استفاده از این چیز، برای ساکت کردن وقتی که شما روایات مختلف را می‌خوانید، که ما بعضی از آن‌ها را اشاره می‌کنیم که امیرالمؤمنین چه سبکی دارد برخورد می‌کند. گاهی از اوقات در عمق احساس طرف خودش را خورد می‌کند. یک موقع به ظاهر خرد می‌کند و یک موقع با احساس خرد می‌کند طرف را. یک موقع ...

جورهای مختلفی است و ما پیشاپیش اگر نگاه کنیم که بگویند یک روایتی است از امیر المؤمنین، ما از همان اول این گارد را می‌گیریم که اگر راجع به چه چیزی می‌خواهد صحبت بکند؟ اگر می‌خواهد راجع به زن صحبت بکند، این‌ها معلوم است که زده و قلع و قمع کرده است یک جاهایی.

اگر راجع به دنیا و فلان و این‌ها بخواهد صحبت بکند می‌زند، قلع و قمع می‌کند. از آب بینی بز پست‌تر است، از استخوان خوک در دست آدم جذامی!

این سبک را شما اصلاً در کلام بقیه ائمه نمی‌بینید. محظوری پیش نمی‌آید که ما بگوییم که متأثر از خلق خود امیر المؤمنین و طبع سنگینی است که امیر المؤمنین در استفاده از کلمات کلام دارد. اصلاً چرا این طوری صحبت می‌کند؟ مثل این که دارد ادیبانه صحبت می‌کند. و بقیه ائمه اصلاً این طور ادیبانه صحبت نمی‌کنند، ولی امیر المؤمنین خیلی ادیبانه صحبت می‌کند. طبع خودش است دیگر، یعنی ادیبانه صحبت می‌کند. کلماتی را به کار می‌برد که این طور به کار بردن اصلاً متعارف نیست و انگار کُپ مردم را پای خطبه‌ها نگه می‌داشته است! یعنی می‌توان فرض کرد که حالت این ملت چه طور بوده است وقتی که داشته امیر المؤمنین خطبه می‌خوانده همه این طور ... همه داشته‌اند نگاه می‌کردند! حتی این نوع از کلمات هم متداول نبوده است. پیغمبر هم این طور نبوده است.

یعنی نهج الفصاحه را بخوانید، خیلی بیان روانی و ساده است و روان و قابل فهم است. ولی کلمات امیر المؤمنین این جور نیست.

- مثل علمای ما هم که مشخص است که حالاتشان مختلف است.

- به فرمایش ایشان طباع علمای موجود هم در این نوع از تذکرشان با هم فرق می‌کند، یعنی شما فرض کنید که آقای صدیقی بخواهد تذکر بدهد، یک جور تذکر می‌دهد، آقای امجد بخواهد تذکر بدهد یک جور دیگری در می‌آید. این هم اشکالی ندارد. نمی‌گوییم که آقای صدیقی اشتباه می‌کند یا آقای امجد دارد اشتباه می‌کند. هر دو شان دارند درست می‌گویند. ولی این مطابق با طبع خودش است و آن را آقای امجد با طبع کوبنده ابراز می‌کند و آقای صدیقی نه، آقای فاطمی نیا یک جور دیگر... این محظوری پیش نمی‌آورد که بگویید همه‌شان

دارند راجع به این که آقا اهل معنویت باشید، حرف می‌زنند! مثلاً یکی می‌گوید خدا هست. اما یکی مثل آقای امجد وقتی می‌خواهد بگوید که خدا همه جا هست یک جوری سرش را می‌چرخاند و یک جوری می‌گوید خدا که همه را متحیر می‌کند. یکی می‌گوید این چه مدلی است که خدا همه جا است! خب این طبع خود آقای امجد است که حرف‌هایش را به این سبک بیان می‌کند. لذا این که می‌گویید چه فایده‌ای دارد اصلاً این بحث؟ برای این که وقتی از آن اول بگویید قال امیرالمؤمنین، باید ما به عنوان حدیث شناس گارد بگیریم که چه چیزی می‌خواهی بگویی. یعنی احتمالاً یک جایی دارد می‌پرد! یک برجکی چیزی دارد می‌رود مثلاً...

اگر بخواهد راجع به توحید بگوید و راجع به قرآن بگوید، همه نفس‌ها توی سینه حبس می‌شود. خطبه‌های توحیدی را بخوانید! بعد مثلاً توحید صدوق را بخوانید که از امام صادق خطبه‌های توحیدی نقل شده است. اصلاً انگار خطبه‌های توحیدی امیرالمؤمنین باز هم راجع به جنگ است! انگار خطبه‌های جنگی است، ولی خطبه‌های توحیدی است. تند تند با ضرب‌آهنگ **وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ،** انگار مثلاً با یک آهنگ جنگی به سبک «رکض الخیلی»^۵ دارد این شعر را با آهنگ تند می‌خواند: که بدمیده گلی به بر چمنی... به کناره‌ی بوته‌ی یاسمنی

همین جوری آدم نفسش در سینه‌اش حبس می‌شود که مثلاً می‌خواهد چه بگوید؟ دارد توحید می‌گوید مثلاً! اصلاً این مدلی است؛ یعنی می‌خواهد توحید بگوید، همین جوری می‌گوید. می‌خواهد معارف بگوید، همین جوری می‌گوید. می‌خواهد تاریخ یک امتی را بگوید همین طور با همین سبک می‌گوید. سبکی که نفس در سینه حبس می‌شود.

این را باید در نظر گرفت و رفت سراغ مثلاً **يَا مُعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النَّسَاءَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، نَوَاقِصُ الْإِيْمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ،** این را با تمام این چیزهایی که هست باید در نظر گرفت، و دیگر یک قضاوت صحیحی راجع به این کلام کرد. نه این که نساء هم‌شان فلان است و سباع هم‌شان فلان است و نساء هم‌شان چه جوری است مثلاً کنار سباع نساء را ذکر کردن، این قرینه سازی این مدلی کردن بی‌تأثیر از فضا و چه و چه غلط است.

خود مرحوم سید رضی هم در این گزینش بالاخره متأثر از شخصیت خودش بوده است. خود شخصیت سید رضی شخصیتش اصلاً همین جوری بوده است. حتی وقتی که خلیفه وقت صله می‌فرستاد برای سید رضی، سید رضی برمی‌گرداند؛ یعنی طبعش اصلاً طبع امیر المؤمنین است! و بعد وقتی نمی‌پذیرفته، خلیفه می‌گفته که برای شما نفرستاده‌ام که آقا، برای این کارگرهای توی خانه‌تان فرستاده‌ام. به کارگرها و خدمه خانه می‌گفته که شما می‌خواهید؟ می‌گفتند که نه! می‌گفت که بابا ولش کن، آن کارگرهای توی خانه‌اش هم صله قبول نمی‌کنند. چه برسد به خودش! یعنی طبع خود شخصیت سیدرضی هم همین مدلی است، و گزینشی هم که می‌کند طبیعتاً همین مدلی خواهد بود از نهج البلاغه و خیلی شیرین است برایش امیرالمؤمنین.

نهج البلاغه کتاب مبارزپرور

این را به شما بگویم که نهج البلاغه را اگر کسی بخواند، انقلابی می‌شود. یکی از خاصیت‌های این کتاب است. من یک موقعی تعجب می‌کردم که چرا می‌گفتند ساواک قبل از انقلاب وقتی که می‌ریختند اگر نهج البلاغه داشته است طرف را دستگیر می‌کردند. می‌گفتند که اگر قرآن دارد نهج البلاغه هم دارد، پس چرا دستگیر می‌کنید؟ چه فرق دارد؟ بعد که نهج البلاغه را خواندم فهمیدم که بله حق داشته‌اند بیچاره‌ها! یعنی اگر کسی نهج البلاغه بخواند انقلابی از آب در می‌آید. و حتی به عنوان آفت می‌تواند آدم تندی هم بیرون بیاورد؛ یعنی حتی به عنوان یکی از آفت‌هایی که کنار این نهج البلاغه را کسی بخواند انقلابی در می‌آید؛ یعنی نهج البلاغه خوراک انقلاب‌ها است. که مثلاً قبل از انقلاب و یک محیط که قرار است در آن انقلاب شود، بسترسازی انقلاب شکل بگیرد، شما بروید تدریس نهج البلاغه بکنید.

ولی این حالت را قرآن وجود ندارد، قرآن آدم را انقلابی نمی‌کند. حالا یک جاهایی بعضی از اوقات یک گریز می‌زند، ولی نهج البلاغه سراسر احساس انقلابی حضرت است. چون که متأثر از سه تا جنگ است و در بستر سه تا جنگ است. و اصلاً این خطبه‌ها و خیلی از چیزها توی جنگ است. این شأن، جایگاه و روحیه و همه این‌ها

بی تأثیر نیست در این فضا. خلاصه نهج البلاغه بخوانید و به شدت انقلابی از آب درمی آید! که آدم فکر می کند که من باید الان بروم و یک جایی را بترکانم مثلاً!

(سؤال) ببینید اگر امام دیگری هم بود همین اتفاقات می افتاد، حالا بگذارید بحثش را همین جا ببندیم. چون که باید اساساً آن بحث **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** (انعام: ۱۲۴)، این طبع حسینی یک طبعی بوده است که باید در یک زمانی می آمده است و درست هم آمده است و عمل کرده است؛ یعنی این طبع امام حسین باید آن موقع می آمده و همان طوری هم عمل کرده است. اساساً این سؤال سؤال درستی نیست که بگوییم اگر این امام جای آن امام بود چه می شد؟! شما بدانید که توی خطوط کلی برخوردشان همه یک کار می کرده اند. در خطوط کلی حرکتشان همه یک کار می کرده اند و این دایرمدار عصمت است و حول همین محور می چرخد. شما بگویید اگر ابراهیم جای مثلاً حضرت نوح بود چه کار می کرد؟ نوح بالاخره یک جور است که باید نفرین نکند. بعضی ها اصلاً این طوری هستند که مظهر غیرت الله هستند. بعضی ها مظهر رحمة الله هستند؛ دلشان مظهر رحمت خدا است. بعضی ها دلشان مظهر غیرت خدا است. و این ها با هم فرق دارند و سر جای خودشان هم می آیند! و خداوند هم این انبیا را سر جای خودش می آورد؛ یعنی طبع حضرت نوح را سر جای خودش می آورد، و طبع حضرت ابراهیم را سر جای خودش می آورد.

حضرت ابراهیم می گوید که **مَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**

حضرت نوح می گوید که بزنی و لهشانی بکن. **وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً؛** یعنی فقط بزنی فقط این ها را شخم بزنی! این حضرت نوح است و آن هم حضرت ابراهیم **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ** (صافات: ۸۳)؛ ابراهیم هم خودش شیعه نوح است.

ولی همه این ها با همدیگر فرق دارند، حضرت عیسی با حضرت یحیی فرق دارد، با داود فرق دارد و در روایات ما کم راجع به این بحث توضیح داده نشده است، منتهای مراتب ما کلاً به طور اشتباه فکر می کنیم که آدم خوب یعنی copy-past یک چیزی، یعنی شما این را بردار و یک copy-past بکن، می شود آدم خوب!

یعنی آدمی که درون گرا است خوبست، پس بیا این را کپی کن روی آن یکی و آن بشود یک آدم درون گرا،

نه!

این آدم برون گرا با یک خُلق برون گرایانه، این آدم که اهل شلوغ کردن است و اهل کرم ریختن است، توی مسافرت اهل گفتن و خندیدن است، فلان و این‌ها؛ این باید همین طور بماند، منتها باید در همین زمینه هدایت شود. آن آدم درون گرا هم همان است. یک آدمی کلاً از علما، اهل تحقیق است و اهل فکر است بله فلان است و از این چیزها ... درمی آید. آشیخ عزیزالله عطاردی که می‌نشیند و کتابخانه‌های دنیا را فیش برداری می‌کند. تنهایی! یکی هم یک عالم دیگری می‌شود تا چهار کلمه یاد می‌گیرد ۱۰ نفر را راه می‌اندازد دنبال خودش. از این آدم و از آن آدم باید نحو احسن استفاده شود. او هم خوب است و آن هم عالم است، و کار خودش را یاد بگیرد و این هم کار خودش را یاد بگیرد.

این را شاید از آقای امجد هم شنیده باشید که اهل بیت همه‌ی اسماء را دارند، منتها در یک اسم بارز می‌شوند؛ یعنی یک اسم در آن‌ها غلبه پیدا می‌کند بر اسماء دیگرشان. آن یکی یک اسم دیگر در او غلبه پیدا می‌کند و می‌بینید که همه عالم هستند و همه حلمشان بالا است ولی مظهریت در یک چیز می‌شود. یکهو غلبه پیدا می‌کند در یک امام، اشکالی هم ندارد این حرف و به عصمت هم هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌کند.

چون یک موقعی در خدمت این کتاب شریف بودیم خودم اگر پایش بیفتد می‌بینی که دوست دارم همین جور بردارم یک تکه‌اش را بخوانم، آن تکه‌اش را بخوانم و بحث اصلاً می‌شود نهج‌البلاغه!

بالاترین و مهم‌ترین زبان دعا زبان استعداد است

یادتان هست که در بحث فضل، گاهی اوقات به همین مواهب مادی می‌رسد اصلاً. اگر هم می‌گوید که **وَسْتَلُوا**

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اولاً خیلی از اوقات همین کار و کوشش‌ها را می‌گوید و صرفاً دعا را نمی‌گوید؛ یعنی سؤال از خدا، صرف دعا کردن نیست.

بارها عرض شده که اصل دعایی که ما می‌کنیم باید به **زبان استعداد** و با کوشش و با تلاش باشد، نه با دعا کردن. دعا کردن بخشی از کار است و گرنه تمام این عالم دارد از خداوند سؤال می‌کند **يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** (الرحمن: ۲۹)؛ همه عالم دارد از خداوند سؤال می‌کند و خدا هم جواب سؤال همه را دارد می‌دهد. شما سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۴ را بیاورید ص ۲۶۰:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ اِبْرَاهِيمَ؛ شما هرچیز که از خدا بخواهید خداوند به شما می‌دهد. هرچیز! و داده است، **وَأَتَاكُمْ؛** و داده است به شما، منتها **وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ؛** چون که خدا نعمت الله دارد و نعمت الله دارد، این‌جا دیگر بعضی نعمت الله خواسته‌اند و خدا بهشان داده است. بعضی‌ها نعمت الله خواسته‌اند و خدا بهشان داده است.

به زبان استعداد شما هر چیزی که بخواهید، هر اودیه و هر وعاء (ظرف) این پایین بگیرید **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا** (رعد: ۱۷) فیض از آن بالا بسته‌بندی نمی‌شود. فیض به صورت عام می‌آید تا اودیه و **ظرفیت** شما چقدر است.

هر چقدر که ظرفیت داشته باشید. یک آبشار نیاگارا است، نعلبکی را اگر بگیرید نعلبکی را پر می‌کند و شما اگر دیگ بگیرید، دیگ پر می‌شود. نعمت‌الله بخواهید، خداوند نعمت‌الله می‌دهد به زبان استعداد اگر بخواهید می‌دهد، نعمت‌الله بخواهید می‌دهد. ببینید کسی که دارد به یتیم دیگران ظلم می‌کند، دارد به زبان استعداد می‌گوید که، که مهم‌ترین زبان همین این است؛ دارد می‌گوید که «الهی سلط علیّ من لا یرحمّنی»؛ خدایا به من کسی را مسلط کن که به من رحم نکند «وَسَلِّطْ عَلَيَّ أَوْلَادِي مَنْ لَا یرْحَمُهُمْ»؛ کسانی را بر بچه‌هایم مسلط بکن که به آن‌ها رحم نکند.

این به زبان استعداد این را می‌خواهد. این‌جا معلوم است که هرچه را که شما می‌خواهید و خدا به شما می‌دهد، این اعم از نعمت‌الله و نعمت‌الله است، برای همین است که می‌گوید **وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا** و گرنه باید می‌گفت «وان تعدوه لا تحصوها»؛ چون که خداوند نعمت الله دارد و نعمت الله، نعمت‌الله اش **لا تحصوها** است. نعمت‌الله‌اش هم بعضی‌ها می‌خواهند و خداوند به آن‌ها می‌دهد. «ما زبان را ننگریم و قال را / ما درون را

ننگریم و حال را / ما بنگریم استعداد را! این از جهت شعری بسیار مزخرف ولی به جهت معارفی از شعر مولانا خیلی قوی‌تر!

شما نگاه کنید، این‌هایی که می‌گویند این را بخواهید از خدا و آن را بخواهید و این‌ها، خود این خواستن‌های با لفظ قرار است که استعدادسازی بکند برای شخص. وگرنه تا وقتی که استعداد سازی نکند، خداوند فیض خارج از استعداد نمی‌دهد، هدر است. فیض خارج از استعداد هدر می‌رود.

شما اودیهات چه مقدار است؟ ظرفت را بگیر و خداوند پر می‌کند. استعدادت را بالا ببر! خداوند این استعداد را پر کرده است! بالاخره همه این‌ها **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَّبْرَأَهَا** (حدید: ۲۲) پر شده است و تمام شده است و رفته است همه چیز.

ولی آن کاری که تمام شده است و رفته بی‌ارتباط به این حرکت‌های ما نیست و برای همین ما حرکت خودمان را می‌کنیم و این وعاء خودمان را گسترش می‌دهیم و این **وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**؛ یعنی بخواه به کار و کوشش، و بخواهد به دعا و نیایش. و این فضلی که بخواه، اعم است از همین مواهب مادی و یا نه، هم سوره مبارکه جمعه را بیاورید و هم سوره مبارکه مزمل. این دو تا معنی را با همدیگر ببینیم. شما سوره مبارکه جمعه را از آیه ۹ ببینید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ؛ وقتی که ندای نماز جمعه آمد بشتابید به سمت ذکر الله و تجارت را ولش کن دیگر. **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید. ببینید که می‌گوید تجارت را ول کن، حالا:

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ وقتی که نماز تمام شد... این من فضل الله یعنی چه؟ یعنی برو دنبال کاسبی. یعنی برو دنبال همین پول. اولاً ببینید **وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ** یعنی با کار و کوشش برو بطلب، نه این‌که بنشین دعا کن که! دو یعنی همین مواهب مادی، یعنی اصلاً عبارت فضل الله برای همین مواهب مادی به کار می‌رود در قرآن. تمام این بحث را دارم می‌کنم که بعداً سنگ چه چیز را به سینه می‌خواهم می‌زنم؟

فضائل انسانی مشروط به مرد بودن نیست

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (نساء: ۳۴)

یعنی آن **فَضَّلَ** باید آن جا لحاظ بشود، ما این را جا انداخته‌ایم که این فضل در کرامت انسانی فضیلت نیست. اصلاً نه کرامتی و نه فضیلتی از فضائل انسانی مشروط به مرد بودن است و نه ممنوع به زن بودن. هر فضیلتی از فضائل انسانی، پس اگر ما قال الصادق و قال الباقر را و همین فهم دین را فضیلت انسانی می‌دانیم، و می‌گوییم که این‌ها کار مردها است؛ این‌ها دیگر متأثر از وقایع روزگار است. کما این‌که اگر در کلام امیر المؤمنین و در کلام و هر کس دیگری هم دقت بکنید، ببینید اگر امیر المؤمنین به زن‌های آن موقع می‌گوید که ای کسانی که عقلتان مانند زن‌های پرده‌نشین است. **حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ**؛ یک عقل زن پرده‌نشینی که در خانه هست، عقل اجتماعی ندارد. این آدم عقل اجتماعی، شعور اجتماعی‌اش پائین است. آن متأثر از همان فضا است، نه اینکه زن شعور اجتماعی پایین است و زن کلاً این جور است که کلاً فقه نمی‌فهمد. خیلی از اوقات بوده است که گفته‌اند که آقا این زن‌ها اصلاً چیزی نمی‌فهمند!

الحمدلله ما یک حوزه خانم مدار راه انداختیم، باور بکنید که اگر بیشتر از مردها نفهمند کمتر نمی‌فهمند! یعنی معلوم می‌شود که اگر می‌گویند نمی‌فهمد نمی‌فهمد، متأثر از آن فضا هست. که خب نداشته‌اند و نگفته‌اند و امام می‌فرماید که نمی‌فهمند.

خب این قال الصادق و قال الباقر، این‌ها فضیلت انسانی هست یا نه؟ اگر کسی این حرف‌ها را بفهمد، این‌ها یک فضیلت است و کرامت الهی است یا نه؟ مگر این‌ها نیامدند که همین را بگویند؟

پس باید **حکم متشرعین** را از **احکام دین** جدا بکنید. یعنی یک موقع من متشرع دوست ندارم که خانم برود که قرآن یاد بگیرد. من دوست ندارم، بعدش هم می‌گوییم که این نمی‌فهمد!

خوب درست هم هست این حرف، وقتی که یاد ندهیم نمی‌فهمند دیگر! یاد نمی‌دهیم و نمی‌فهمند. یک موقع یک درسی بود و آقای جوادی می‌گفت: بگذارید در شرایط مساوی آن وقت معلوم شود که چه کسی

می‌فهمد که چه کسی نمی‌فهمد؟! شرایط را بکنید مساوی در فهم، آن وقت معلوم می‌شود که چه کسی می‌فهمد چه کسی نمی‌فهمد!

اگر فهمیدن این معارف فضیلت است و این‌ها آمدند، قرآن مگر برای مردها است؟ باید این سؤال را کرد. من به خیلی از شاگردان خودم می‌گویم، هر موقع که می‌آید می‌گویم با خانمت می‌آیی یا بدون خانمت؟ اگر به خانمت می‌آیی یعنی بنایت کلاً بر این است که بدون خانمت بیایی، امانت‌دار خوبی نیستی.

کلاً این جور جاها را حالا نه فقط این جا را. بحث سراین جا نیست. اگر کلاً این جور جاها را و استفاده‌های معنوی کردن را، بالاخره هیئت رفتن یک استفاده معنوی دارد یا ندارد؟ گریه‌ی برای اباعبدالله لطف‌های معنوی در آن هست یا نه؟ حالا ممکن است که دأب من متشرع بر این باشد که حالا جلسه را تشکیل می‌دهم برای آقایان و برای خانم‌ها اصلاً جلسه تشکیل نمی‌شود کلاً!

اگر شرایطی فراهم بشود و شرایط را فراهم بکنید که این‌ها محافلی داشته باشند برای خودشان و بنشینند عزاداری بکنند. کما این که این جمله آقای جوادی آملی را این قدر من این طرف و آن طرف فریاد زدم، چون که آقای جوادی می‌گوید! اگر من بگویم می‌گویند که بین این روشن فکر است و فلان فلان شده...

زن‌ها باید نیازهای علمی و پزشکی جامعه زنان را برآورده کنند

ایشان می‌گویند که چرا **خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال**؛ بهتر برای زن‌ها این است که مردها را نبینند و مردها آن‌ها را نبینند؛ یعنی عدم اختلاط داشته باشند، چرا این را می‌سرانید این طرف؟ و می‌گویید که پس باید بنشینند در خانه؟ چرا این وری نمی‌سرید که بگویید که باید تمام آن‌چه مایحتاج خودشان است و خودشان بتوانند برآورده بکنند. چرا این وری نمی‌سرید؟

پس بگو که باید در خودشان **فقیه** داشته باشند، بگو در خودشان باید کثیری خانم جلسه‌ای عالم داشته باشند، آدم فهمیده باید داشته باشند، **مسئله‌گو** باید داشته باشند، **مفسر قرآن** باید داشته باشند. باید چه داشته

باشند و چه داشته باشند ... چرا این وری نمی‌سرید؟ بگو این‌ها را باید داشته باشند، پس باید تربیت بشوند این‌ها.

سؤال: پس باید اختلاط باشد؟

-چرا اختلاط؟ چرا اختلاط؟ یک فضای غیر اختلاط باید درست بکنیم. ما فکر نکرده‌ایم!
یعنی اساساً ما، یا این طرفی فکر کردیم و گفتیم که بریزید و اختلاط کنید؛ یا آن طرفی فکر کردیم که گفتیم که می‌بندیم که اصلاً هیچ! بنشینید در خانه همه!

یعنی ما یک راه بهینه‌ای در این وسط که بیایند، ممکن است در این مرحله از دوره‌هایی هم رد بشویم که خانم‌ها مجبور باشند، نه تو فضاهای اختلاط. مثل آن خانم‌هایی که می‌رفتند پیش آقای مطهری درس می‌خواندند. مگر با آقای مطهری این‌ها اختلاط برقرار می‌کردند؟ بالاخره می‌رفتند پیش آقای مطهری و درس می‌خواندند و عالم می‌شدند. در اوایل و صدر اسلام هم همین طور بوده است و می‌بینید که حضرت فاطمه زهرا خودشان بانی بوده‌اند، فاطمه بنت الحسین بانی بوده است؛ می‌بینید این خانم‌ها می‌آمدند خودشان حوزه‌داری می‌کردند و جلسه‌داری می‌کردند و بچه‌داری هم می‌کردند! پس باید این‌ها یاد بگیرند، پس باید یاد بگیرند. پس اگر فضیلتی از فضائل انسانی هست این‌ها مشروط به زن بودن یا مرد بودن نیست. این را ما باید فضایش را باز بکنیم، اگر این فضا را باز بکنیم و اگر رسیدن به فضائل انسانی مسیرش باز باشد، مطمئن باشید که ما می‌توانیم مادر بودن را هم به عنوان یک فضیلت تلقی بکنیم. و طرف به عنوان فضیلت تلقی بکند.

یعنی، الان ببینید می‌گویم که کار نکردیم و نمی‌دانیم؛ الان ما چه طرحی داریم؟
من الان به دلیل این که رئیس حوزه خواهران هستم، من الان کاملاً درگیر این مسئله هستم. ما چه فکری کرده‌ایم راجع به این که یک خانمی وقتی که بچه دار شد به جهت یادگیری معارف چه کار باید بکند؟

(سؤال) ببینید ما استعداد مادر بودن را، یک استعداد تلقی می‌کنیم ولی آن **استعداد یادگیری** معارف دین را آن را استعداد تلقی نمی‌کنیم. خوب ببینید، ضمن این که آن قریحه مادر بودن هست، یک فکر جامع نکردیم که اگر یک زنی مادر شد؛ می‌گوییم که این به مدت سه چهار سال به هر جهت محرومیت از معارف است، ... بچه و

این‌ها سر جای خودش و خوب است، اصلاً خود ور رفتن با بچه، مادر را ارتقای روحی می دهد، همه این‌ها هست، ولی این هم هست! یعنی معارف هم هست. مثل اینست که بگوییم تو بچه‌دار شو، دیگر نمی‌خواهد که غذا بخوری! بچه دار شدی دیگر، غذا برای چه بخوری؟ خب بچه‌دار شدی دیگر؟!

چه فکری کرده‌ایم! می‌بینیم که هیچ فکر نکرده‌ایم. الان یکی از شاگردان مبرّزمان بچه‌دار شده است و هیچ و کلاً تمام شد و فاتحه‌ش خوانده شد و از حیّز انتفاع خارج شد!

حالا ما فکر کردیم که بیاییم این جوری بکنیم و آن جوری بکنیم تا بلکه این آب باریکه‌اش از معالم دین باقی بماند تا وقتی که این دستش از بچه فارغ شد ادامه بدهد!

البته حالا خانم‌ها رویشان را دیگر زیاد نکنند! اما ما امانت‌دارهای خوبی برای این قضیه نبوده‌ایم.

خب، این هیئت لازم دارد برود. جلسه لازم دارد برود برای این علوم و معارفی که قرآن می‌گوید که به هر جهت شما بیایید، **استجیبوا لله...** تا به حیات طیبه برسید. خب این معارف آدم را به حیات طیبه می‌رساند. حالا ضربه‌اش را هم خودمان می‌خوریم، جالب است؛ یعنی یک خانمی که یواش یواش می‌بینی که می‌رود قاطی دنیا می‌شود و از فضاهای معنوی، جدا می‌شود جدا می‌شود جدا می‌شود. خرده خرده جدا می‌شود یواش یواش دیگر عمده‌ترین دغدغه‌هایش می‌شود مهمانی‌های زنان و فلان و لوازم آرایش و این و آن، می‌بینید از این بابت خودمان و نسل خودمان ضربه می‌خورد! خودمان و نسل خودمان بابت این قضیه ضربه می‌خوریم ما.

پس فضیلتی از فضائل انسانی مشروط به مرد بودن نیست و زن بودن مانعی برای آن محسوب نمی‌شود. این چیزها هرچه که هست، مربوط به اجرائیات می‌باشد. اگر گفتند که چه کسی گفته است که فضیلت مربوط به این مواهب مادی است؟ شاهدش این است که مثلاً یک نفر یک برتری در یک ویژگی‌ای دارد، که مثلاً این هیکلش بزرگ‌تر است. اصلاً این **وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ** (جمعه: ۱۰) یعنی که بروید به دنبال پول. بروید دنبال کسب درآمد، همین که اسمش مواهب مادی است.

شما بیاورید سوره مبارکه مزمل آیه ۲۰ را، ص ۵۷۵، آن جا هم باز دوباره همین معنا را می‌بینید که می‌آید:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ؛ خداوند می‌داند که تو دوسوم

شب را، نصف شب را و ثلث شب را بالاخره بیدار هستی، البته بلا تشبیه به ما! **وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ** هم همین جوری هستند. و طایفه‌ای که با تو هستند و این معیت معنا دارد در قرآن. و کسانی هم که با تو هستند این طوری هستند.

وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ؛ خدا شب و روز را تقدیر می‌کند **عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ**؛ خداوند می‌داند که شما حساب این‌ها را نمی‌توانید نگه دارید که حالا یک سوم آن چقدر شده است، خداوند می‌بخشد. هر چقدر که می‌توانید قرآن بخوانید.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى؛ خداوند می‌داند که بعضی از شما مریض هستید. **وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**؛ یک عده از شما در سفر هستید مشغول تجارت، ببینید که این‌جا چطور بیان می‌کند؟ ضرب در زمین دارید می‌کنید. مشغول کار کسب درآمد و مشغول کار تجاری هستید. ببینید این را می‌گوید حرکتی در جهت **يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ** به این سبک می‌گوید قرآن.

وَأَخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ بعضی‌ها مشغول جنگ هستند و فلان و این‌ها ... **فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ**؛ ولی قرآن را هر چقدر که می‌توانید بخوانید. **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ** آن چیزی که پیش می‌فرستید خلاصه می‌یابید پیش خدا.

هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَعْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ آن اجر بالاتری است. سؤال: حاج آقا این فرض که در سوره جمعه گفتید این فرض اصلاً به نظرم معنی برعکسش را نشان می‌دهد. به خاطر این که اصلاً می‌گوید ذروا البیع که فروش و خرید را رها کنید.

پاسخ: در ذروا البیع نمی‌گوید که رها کنید. می‌گوید که فروش را رها کنید. این‌جا کلاس درس است! من می‌گویم که یعنی درست از کلمات درست استفاده کنید!

سؤال: من می‌خواستم ببینم سیاق آیه چه می‌گوید!
پاسخ: این هم یاد گرفته است! از آخوندی فقط پیچاندنش را یاد گرفته است!

می گوید وقتی که نماز تمام شد حالا، امر عقیب حضر و منع؛ یعنی یک جا منع می کنند بعدش این منع را برمی دارد؛ یعنی بروید سراغ آن چیزی که به شما گفته بودم تا حالا نه، حالا مرخص هستی، برو! یعنی آزاد هستی، نمی گوید که حتماً بروی کار بکنی! یعنی می گوید که آزاد هستی نه این که بعد از ظهرهای جمعه باید بروی سر کار!

بنده این را برای همین گفتم که امر عقیب منع، تا مشکل شما حل شود. یک جا می گوید که وقتی که ماه رمضان است شما مباشرت نکنید با همسرانتان در روز ماه رمضان. حالا شب شده است! **فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ**؛ الان مباشرت کنید یعنی چه؟ یعنی بپرید و مباشرت کنید؟! یعنی این که آزاد هستید دیگر! یعنی بروید سراغ همان چیزی که داشتیم از شما منع می کردم، این بیع را منع می کردم، وقتی نماز تمام شد، حالا آزاد هستید که بروید و یا نروید و همان کار را انجام بدهید.

اصطلاح منع عقیب حضر(عقیب یعنی عقب)

سؤال: فضل الله را چگونه با تجارت جمع می کنید؟ این که می گوید **مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ التِّجَارَةِ**

پاسخ: ببینید آن جا، آیه چی است؟

این آیه **وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا** آیه ای است که وقتی که آقای بهجت می خواند در روزهای جمعه

سر این آیه جیغ می زند! و واقعاً هم جیغ زدن هم دارد!

آخر این طور بوده که پیغمبر داشتند خطبه نماز جمعه می خواندند، **فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ** نبوده است! پیغمبر

داشته اند خطبه می خواندند و یک کارناوال شادی که دلفک بازی درمی آورد می آید که چیزهایی بفروشد.

سروصدای آن می آید، همه بلند می شوند و می روند! و پیغمبر همین جوری شمشیر به دست مانده است، فقط

حضرت علی نشسته است و امام حسن و امام حسین و این ها همین جوری و پیغمبر همین طوری ایستاده است!

معلوم نیست که ما که دائم امام زمان امام زمان می گوئیم به دنبال چه چیز امام زمان هستیم! یکهو می بینی که

کافی است یک فوتبال پخش کنند یک جایی، و بگوئید: یک اجازه بده و شما همین جا بایست، تا ما این نتیجه

بازی را در بیاوریم اول! بعداً می آییم!

این جا می گوید که: **وَإِذَا زَأُوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا؛** یعنی وقتی که تجارت و لهو دیدند **أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا؛** همین جور تو را قائم ول کردند. خب این جا وسط نماز است نه هنگامی که **قُضِيَتِ الصَّلَاةُ،** وسط نماز است! همین جوری تو را رها کردند و همین جوری ماندی یک لنگه پا!

سوال: ماجرا برای چه زمانی است؟ برای اوایل زمان مدینه است؟

پاسخ: درست یادم نیست. در وضعیتی بوده است که نماز جمعه می خوانده اند.

نماز جمعه، جزو سال های از وسط به بعد است این جوری که من می دانم. اوایل نیست.

(سؤال) ببینید، آن چیزی که در جلسات گذشته گفتیم اگر فضیلت، فضیلت عنداللهی باشد و بستر آن مشخص باشد؛ فضیلت و درجه را آیات متعددی نشان داده اند. اگر **فضیلت عندالله** گفته باشد، یا گفته باشد **درجات عندالله** و یا **درجات عند الرب،** یا **درجات مما عملوا،** یا اصلاً بستر آن بستری باشد که کاملاً از آن واضح است؛ یعنی خود آن کانتکست، کانتکستی است که معلوم است که بحث مسائل معنوی و بلندای معنوی می کند. آن جا مشخص است که بحث فضل است. ولی این به این معنی که هر فضلی که ما دیدیم و هر درجه ای که ما دیدیم، بخواهد یک درجه معنوی را احراز بکند، نیست.

مثل اینکه **لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ** داریم

مثل این بحث که ما مردم را درجات کردیم کاملاً بعد از آن مشخص است که چه است! **لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سَخِرِيًّا؛** یعنی ما درجات به آن ها دادیم تا یک عده دیگر را مسخر بکنند. معلوم است که این درجات مربوط به همین درجات دنیوی است.

این فضل را هم داریم نشان می دهیم که خیلی از اوقات اولاً این **وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ،** در استعمالاتی از قرآن است که بطلبید از خدا، یعنی که کوشش بکنید. یعنی با کوشش بطلبید از جمله این که با نیایش هم بطلبید. ولی مسئله کوشش را در نظر بگیرید. این یک نکته. دو این که در معنای فضل، لزوماً معنای فضیلت معنوی گنجانده نشده است!

به دلیل همین جور آیاتی که داریم، می‌خواهد بگوید که بروید سراغ تجارت، می‌گوید که بروید سراغ **يُتَتَّعُونَ** **مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**؛ بروید و از فضل خداوند بطلبید. بالاخره در معنای فضل یک برتری وجود دارد، این که واضح است. کما این که در معنای درجه هم یک برتری وجود دارد.

منتها این که حوزه آن برتری کجا است؟ مرد بر زن مدرج است. و مدرج است. و درجه بندی شده است و فضیلت هم دارد، ولی باید ببینیم که در چه فضایی فضیلت دارد؟ در **مسائل اجرایی** او قوی است و در مسئله اجراء او قدرتمند است؛ و این قدرتمندی او هم به **شئون تقوای** او ارتباطی ندارد. آن باطن ولایت است که ملاک است و او به **باطن ولایت** می‌تواند برسد. زن هم می‌تواند برسد، ولی حالا یک جا ...

زن می‌تواند، مرجع تقلید تربیت بکند، ولی مرجع تقلید نمی‌تواند بشود. زن می‌تواند که استاد کرسی قضا بشود، ولی خودش قاضی نایستد. یعنی بگوید که بگیرید و ببندید و گردنش را بزنید و خونس را بریزید و فلان و این حرف‌ها ... حالا این کار را نکند! حالا تازه آن‌هایی که علی‌المبنا می‌گویند که مرجع تقلید نمی‌تواند بشود، قاضی نمی‌تواند بشود، آن‌ها هم بحث است! می‌دانید که این بحث‌ها الان هم باز است. یعنی ممکن است که بگویند قاضی خانواده می‌تواند بشود.

مثلاً قاضی مشاور، الان بحث قاضی مشاورش حل شده است اصلاً. ولی قاضی خانواده هم ممکن است که آن هم بشود. توی آن حوزه‌هایی که می‌خواهد بگوید که بگیرید و دست این را بزنید مثلاً، شلاقش بزنید، خون این را بریزید؛ اگر می‌خواهد یک چنین قضاوتی هم بکند بعدش هم آن خانواده مقتول می‌خواهند که خط و نشان بکشند برای قاضی! خب نکند.

خب اصلاً چه فضیلتی است این کار را کردن؟ خود فقه فضیلت است؟ خب، استاد استاد الفقها بشود. مگر بانو امین، علامه طباطبایی برخی از سؤالاتشان را از بانو امین نمی‌پرسیدند؟ اجازه نقل حدیثش را مگر آقای مرعی از بانو امین نگرفته است؟ خب این فضیلت است.

ولی این که حالا دست یک نفر را بزند، این چه فضیلتی است الان؟ می‌خواهد مثلاً این را من بگویم که دست این را بزنید الان! من این را بگویم مثلاً خیلی حال می‌دهد! یا خون آن را بریزید و گردن آن یکی را بزنید مثلاً و

چه بکنید. حالا خب جنگ نرود، مگر چه چیزی است؟ خوب چرا حالا دأبی است که بیاید برود جنگ؟ برود یک کار مثبت بکند دیگر، برود تداوی (مداوا) بکند. کما این که در روایت هم داریم. برود پشت جبهه بایستد و پرستاری بکند. برود آدم بفرستد و بچه‌داری بکند ...

این همه آدم که رفتند جنگ، چه کسی این‌ها را بزرگ کرده است که رفتند جنگ؟

مقام شهید بالاتر است یا شهید پرور؟

مقام عالم بالاتر است یا عالم پرور؟

حالا چه کسی گفته است که این‌هایی که شهید شده‌اند، مقامشان بالاتر از مادرانشان است؟ خب این را چه کسی گفته است اصلاً؟ ما داریم این جور قضاوت می‌کنیم. آن کسانی که آمدند عاشورا را منتقل کردند، چه کسی گفته است که کمتر از آن کسانی بودند که آن‌جا شهید شده‌اند؟

خب ما فکر کردیم که چون برای این‌ها مراسم می‌گیرند و این‌ها، اما پشت‌سر این مردهای بزرگ عمدتاً زن‌های بزرگی هستند. اگر او کمک نمی‌کرد آن یکی مگر می‌توانست این کار را بکند؟ این شهدا از دامن این مادرها بیرون می‌آیند.

این درست نیست، آدم بدش می‌آید؛ یک موقعی یک جا بودیم که سبیل تا سبیل روحانیون نشسته بودند، و می‌گفت که-ریش تا ریش، بله!- نشسته بودند و گفتند این آقایان یعنی علما بچه‌هایشان خوب در نمی‌آیند. در روایت هم هست که **أَرْهَدُ النَّاسِ فِي الْعَالَمِ بَنُوهُ**؛ بی‌رغبت‌ترین آدم‌ها نسبت به عالم، بچه‌هایش هستند.

بعد داشتند این را علت سنجی می‌کردند که چه است، بعد یکی گفت که نه! آقای امیرز هاشم آملی بچه‌هایش بچه‌های خوبی درآمده‌اند که آقای لاریجانی هستند، کلاً بچه‌های فهمیده و طائفه‌ای این مدلی دارند؛ کسانی هم به ندرت بوده‌اند که این طوری شده؛ به ندرت. در علما که بچه‌هایشان آدم‌های خوبی درآمده‌اند.

بعد من آن‌جا صدایم درآمد که، گفتم که ببین من که این آقایان را که می‌شناسم که، آقایان یا اهل درس هستند یا اهل بحث هستند، این‌ها کار آقایان نیست کار خانم‌هایشان است!

این که همان حرف را زده بود دقیقاً با حرف من، حرفش را پس گرفت و گفت که نه اتفاقاً درست می‌گویند، اتفاقاً خانم ما با خانم آقای آملی دوست بود. بسیار خانم بافضیلتی بود.

گفتم که این بچه‌ها کار این خانمه است، کار این آقایان نیست. چون که آقایان را ما می‌دانیم که کارشان چه است دیگر! کارشان در حجره است و بحث و با این و با آن... جواب مقلد دادن و فلان و این حرف‌ها و عمده کارشان این است.

اگر شما این بچه‌ها را می‌بینید، برو بگرد و ببین که مادر این بچه‌ها چه کسی بوده است؟! یعنی این بچه‌ها زیر دست مادر، بزرگ شده، که اتفاقاً خودش درآمد و گفت که نه اتفاقاً اصلاً حواسم نبود، این‌ها یک مادر با فضیلتی دارند.

خوب این را آدم بدش می‌آید، و به نظر من گاهی از اوقات حق دارند خانم‌ها که گاهی از اوقات بدشان بیاید از این که می‌گویند که بچه‌ها هم که خوب شده‌اند، می‌گویند که بچه این آقا خوب شده، نمی‌گویند که بچه این خانم خوب شد و حال این که بچه خانم‌ها خوب می‌شود نه بچه آقایان.

بعدش هم خودش دیگر منبر را گرفت دستش خودش، و گفت که اتفاقاً در این علما آقای خامنه‌ای هم همین جور است، به دلیل خانمشان! گفت که من خانمم با خانم آقای خامنه‌ای دوست است و می‌رود و می‌آید... (چون که یک آدم مسئول بود). می‌گفت که خانم آقای خامنه‌ای حتی فکر هم نمی‌کند که من خانم رهبر هستم! فکر می‌کند واقعاً که من زن سیدعلی توی مشهد هستم، زن بچه طلبه مشهدی. این جوری دارد فکر می‌کند. و این هم طبیعتاً بچه‌هایش که زیر دستش دارند بزرگ می‌شوند، این جوری می‌شوند که واقعاً بچه‌های بی‌حرف و حدیث شده‌اند بچه‌های آقای خامنه‌ای و این‌ها توی حجره‌های قم اصلاً می‌بینی که، عین طلبه‌ها هستند و اصلاً نمی‌گویند که من بچه رهبر هستم. خب، این یک مادر پشت سر این قضیه ایستاده است.

مسندهای اجرایی فضیلت نیست

باید ما درست ملاک سنجی بکنیم. ملاک تقوا است. و حالا گفته‌اند که ما برویم دست فلانی را بزنیم. خوب چه فضیلتی دارد؟ خب نگوید.

خوب فهم معارف را داشته باشد که بشود استاد کرسی قضا و همه مسائل قضا را تدریس بکند، و از زیر دست او تمام قاضی‌ها خارج بشوند. حالا علی‌المبنایی که تازه می‌گویند که نمی‌تواند قاضی بشود! به تازگی می‌گویند که قاضی مشاور می‌تواند بشود و قاضی‌ای که لطمه‌ای به آن فضاها نزند؛ مناسب با لطافت زن همین است که از این کارهای سنگین نکند. حالا می‌خواهند اسباب جابه‌جا بکنند، بگویند چرا به خانم‌ها نمی‌گویند که باید اسباب و اثاثیه را جابه‌جا بکنند؟! خب آقایان جابجا می‌کنند دیگر، چه فضیلتی است جابه‌جا کردن اسباب و اثاثیه منزل. خب این‌ها را مردها جابه‌جا بکنند.

ولی اگر این کار اجرایی را انجام دادن شد فضیلت، خیلی از این‌ها هم در تبعش می‌آید.

سؤال: می‌خواستم ببینم که این که می‌گویید که چه فضیلتی است که مثلاً قاضی باشد از آن طرف هم بحث کنیم که حالا چه منعی وجود دارد که قاضی نباشد؟ اگر روحیه‌اش بخورد به خون و خونریزی می‌رود می‌شود و گرنه خودش نمی‌رود. مثل جاهای دیگر چرا توصیه نکرده‌اند چرا منع کرده‌اند؟

پاسخ: برای غالب دارند قالب‌ریزی می‌کنند. ببینید، یک موقع یک مردی است که بسیار روحیه لطیف و شاعرانه دارد، یک موقع هست که یک زنی وجود دارد که بسیار روحیه زمخت دارد. ولی غالب! غالب چه وضعیتی دارد؟ ما بحث غالب را می‌کنیم، غالب زن با غالب مرد فرق می‌کند. این‌ها هم که دارند نفی می‌کنند دیگر این چیزها، bug است که دیگر به وجود می‌آید! وقتی که شما دارید راجع به غالب زن و غالب مرد بحث می‌کنید، الان وقتی که این همه کتاب‌های روان‌شناسی که ایرانی‌ها و خارجی‌ها می‌نویسند و می‌گویند که زن این جور است و مرد این جور است. یعنی همه زن‌ها این طوری هستند و همه مردها آن جور هستند؟

نه! اصلاً احکام اجتماعی را نمی‌شود این طوری گفت. وقتی که می‌گویند زن‌ها این جور هستند و مردها این جور هستند، زن‌ها با مردها این طور برخورد کنند و مردها با زن‌ها این طور برخورد کنند؛ یعنی همه مردها با زن‌ها؟ نه! این به معنای این است که غالب این است. آن هم غالبش این است.

لذا ما یک توصیه می‌خواهیم بکنیم، توصیه اجتماعی غالبی.

حالا شما ممکن است بگویید که، خب این وسط یک زن محروم می‌شود از قضاوت؛ خوب محروم بشود! از

جنگ و خونریزی محرومان بشود. خب محروم بشود، از چیز با ارزشی که محروم نشده است!

سؤال: سؤال من این است که چرا ما منع شده‌ایم؟ مثلاً در رانندگی اگر مثال بزنم یک خانمی را شما بگویید

که بیا رانندگی بکن خودش می‌گوید، من نخواستم و نمی‌خواهم. چرا این طوری نشده است و چرا منع شده‌ایم؟

پاسخ: نه بعضی از اوقات این طوری نیست. خیلی از وقت‌ها آدم‌ها دلشان می‌خواهد که یک کارهایی را بکنند،

می‌کنند و گندش هم بالا می‌آید و می‌بینیم، کما این که دیده‌ایم!

الان خیلی از وقت‌ها می‌گویند که بروید کار بکنید پا به پای مرد ولو بلغ ما بلغ؛ هرچه که شد!

خب مگر این همه نه ریختند و شدند باجه دار بانک و منشی و فلان این چیزها؟ خب از توی این مگر بچه

لطمه نخورد؟ از داخل این، نسل مگر ضربه ندید؟ از توی این‌ها مگر عفت این‌ها، در فضای اختلاط از بین نرفت؟

الان فکر می‌کنید که این کسانی که در فضاهای اداری ما کار می‌کنند، خوب می‌بینی خیلی از وقت‌ها، در

فضاهای ناجوری هستند، بروید ببینید. آدم تعجب می‌کند که این‌ها چرا با همدیگر دارند کار می‌کنند اصلاً.

خب اگر گاهی از اوقات نبندیم و منع‌ها را نگذاریم، خب مثل این که بگوییم آقا عرق خوردن که اگر آدم یک

بار عرق بخورد مست می‌کند و می‌بیند که چیز بدی است و عقلش زائل می‌شود؛ پس چرا آقا این را می‌گوییم؟

طرف یک بار بخورد و مست که کرد و فهمید که عقلش می‌پرد، می‌فهمد که چیز بدی است و دیگر نمی‌خورد؟! اما این جور نیست.

ضرورت بسته‌بندی خوب معارف

می‌خورد، بعد باز دوباره می‌خواند و بعد باز دوباره... بعد عادت می‌کند و بعد اصلاً توقع می‌کند که من باید

عرق بخورم؛ اصلاً می‌رود در یک مسیر دیگر! منع که باید گذاشت، منتهای مراتب این روزگار، روزگاری است که

باید منع را بسته‌بندی خوبی کرد. من این را قبول دارم. ما الان وظیفه نداریم که وقتی می‌خواهند بگویند

آشغال تان را روی زمین نریزید و توی سطل و این حرف‌ها، چهار تا انیمیشن درست می‌کنند و فلان و این‌ها. و مردم آشغال شان را می‌ریزند توی سطل.

ما که نمی‌خواهیم حال آدم‌ها را بگیریم! ما می‌خواهیم آن کار انجام بشود. یک موقع است که می‌گوییم تو بنشین توی خانه‌ات و کهنه‌ات را بشور! این زبان به قدری خردکننده هست! یک موقع همین را بسته‌بندی می‌کنید و این را در یک قالب مادری بسته‌بندی می‌کنید که نسل در دست تو است. شما **مراقب نسل** هستید. این شاید همان باشد، شاید ملازمش کهنه شویی هم باشد! ولی شما مراقب نسل هستید و نسل در دست شماست، ببینید که وهابیت دیگر روی مرزها روی آقایان کار نمی‌کند و روی خانم‌ها کار می‌کند! دارد روی آن‌ها خرج می‌کند! فهمیده که باهوش شده‌اند این‌ها؛ چون که نسل دست شماست. شما حواست به نسل باشد.

این را قشنگ توجیه کنید و بسته‌بندی کنید و سیما بیاید کنارش و هنرهای تصویری بیاید و سریال‌ها بیاید؛ الان من نمی‌دانم چرا این‌ها این کار را می‌کنند؟ در سریال‌ها می‌بینید اولاً هر چه زن هست خوب است و هر چه مرد است بد است! یعنی باید معلوم شود که مقصر مردها هستند. یک جنگی انگار داریم می‌خواهیم فیما بین زن و مرد راه بیندازیم! یا سریالی می‌سازیم که در آن قصه‌ها این طور است که بچه‌ها می‌فهمند پدر و مادر نمی‌فهمند!

بین خریت تا چه حد! که الان در این روزگار که ما باید در ازدواج‌ها واقعاً پای نسل قبلی را وسط بکشیم و یک کاری کنیم که این از مشورت نسل قبلی استفاده نکند؛ الان سریال‌هایی ساخته می‌شود که می‌بینید آن دکتر پژوهان که دکتر است، آن نمی‌فهمد ولی این بچه شیطان‌شناس است! آن‌ها نمی‌فهمند ولی بچه‌ها می‌فهمند! کلاً بچه‌ها بهتر می‌فهمند!

خوب باید ببینید، صداوسیما بیاید و هنرهای تصویری بیایند و داستان‌های متناسب با این فضا ساخته بشود و مشاور مذهبی باشد و فلان و ... نه مشاور مذهبی‌ای که مثلاً بگوید که حرام است و فلان است! ماه رمضان برنامه راز بقایی بود توی تلویزیون که ما را نشان داد! توی این برنامه، ببینید مشاور مذهبی دارد چه چیزی را چک می‌کند!

اگر دیده باشید یادتان هست آن اولش گفتش که یک آدم کروات زده... یک چنین گفتمانی را با من شروع کرد؟ که من گفتم نه آدم خوبی و فلان ...

رفتیم که یک وُلّه بینیم از بالا بدو بدو و چهار نعل دویدند آمدند پایین که یعنی چه که یک آدم خوب کراوات می‌زند؟ این چه حرفی است که زدید؟ به آن علیخانی بیچاره!

اصلاً این گر خیده بود، بنده خدا. که یعنی چه! مگر من چه گفتم؟ گفتند که یعنی چه، کروات می‌زند و آدم خوبی است؟ برای چه؟ این حرف چه چیزی است؟

شعور مذهبی را نگاه کنید! شعور مذهبی در این حد است که آن قدر نمی‌فهمد که اولاً بگذار آخر برنامه، این تذکر را بده! چنان بدو بدو آمده‌اند پایین... بعد احسان علیخانی در آن فاصله که برنامه را پخش می‌کرد، به من می‌گفت که مگر من حرف بدی زدم؟

گفتم نه بابا! گفت پس این‌ها چه می‌گویند؟ گفتم که چه می‌دانم، یک چیز می‌گویند دیگر ...

یعنی شعور مذهبی در این حد است که باید سریعاً تذکر بدهد که چرا گفتمی که یک آدم کراواتی ممکن است آدم خوبی باشد؟ یعنی این شعور مذهبی در این حد است! یعنی در حد جلبک! پس توقع دارید مثلاً حالا چه فیلم‌نامه‌های داشته باشیم؟!

سؤال: نتیجه‌گیری که از فضل و درجه کردید این بود که این مربوط به مسائل دنیوی می‌شود. حالا من سؤالم این است که مرد در یک سری از مسائل دنیوی نسبت به زن فضل دارد، این درست است مثلاً زور و... زن هم در یک سری از مسائل دنیوی مثل زیبایی و عواطف ممکن است که نسبت به مرد ممکن است که درجه داشته باشد. چرا قرآن آن را مطرح نکرده است؟ چرا فقط به مرد گفته که درجه؟

پاسخ: ببینید یک چنین معانی را اولاً بیان کرده است که او انشائش در زیور است و در زیبایی است. یکجا از این طرف که او انشاء در زیبایی شده است؛ یکجا از آن طرف گاهی اوقات برمی‌گردد و در آن فضائل معنوی یک رج خانم‌هایی را ردیف می‌کند که اصلاً داستانی را دارند به وجود می‌آورند مثل داستان موسی که همه

نقش‌های اصلی آن خانم‌ها هستند؛ یعنی از مادر موسی، خواهر موسی و آسیه و دختران شعیب. می‌بینی که نقش خانم‌ها در این داستان خیلی پررنگ است.

ولی از این چیزها هم به هر جهت در این مسئله هم دارد می‌گوید، یعنی یک جاهایی توی مسئله طفل و بچه که می‌شود باز دوباره طفل را ارتباط به مادر دادن؛ خانه او را ارتباط به او دادن. در این فضا هم هست.

یعنی این هم هست. در این یکی دو جایی که بحث از این درجه شده است، کاملاً مسئله حقوقی راجع به همین مسئله است. که می‌خواهد بگوید که چه کسی کار اجرایی بپذیرد.

از آن طرف هم انشاء در زیور و زینت هم راجع به این طرف می‌گوید.

حالا می‌شود با همین نگاه شما اصلاً یک مقدار قرآن را با این نگاه ببینید و از این ارجاع ضمیرها که دارد

مثلاً بچه را منتسب به مادرش بکند، ببینید آیا در این‌ها لطایف و قرائن گیر می‌آید یا خیر؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳ معروف به شقشقیه.

۴. خطبه اول نهج البلاغه.

۵. بدمیده گلی به بر چمنی، به کناره‌ی بوته‌ی یاسمنی

زیس عبهر و لاله و نار و رزان، به ترنج و شقایق و نسترنی

زکران به کران در و دشت و دمن، ز طرف به طرف گل و سرو و سمن

همه سو، همه جا، همه آب روان، تو بگو که ختا، تو بگو ختنی (دکتر احمد محبی آشتیانی)

۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.